



لغزشهایی در شناخت کیش زرتشتی

دکتر حسین وحیدی

تیرماه ۱۳۶۱





این کتاب از دهش زرتشتی
نیک‌منشی چاپ شده است

نغزشهایی در شناخت کیش زرتشتی
دکتر حسین وحیدی
چاپ اول: تیرماه ۱۳۶۱
چاپ و صحافی: سازمان چاپ و
نیراز: ۵۰۰۰ جلد
بهاء: ۱۸۰ ریال
حق چاپ برای نویسنده محفوظ است





پیشگفتار

پژوهشگری که در کار پژوهش دین‌های گوناگون است، بر آنست که درباره زرتشت پیامبر ایرانی و کیش زرتشتی پژوهش کند. پژوهشگر بناچار دین‌هایی را که درباره این کیش نوشته شده است فراهم می‌کند و خواندن و پژوهیدن را می‌آغازد. خواندن و پژوهیدن که از همان آغاز، پژوهشگر را در دریایی از پریشانی و آشفتگی اندیشه و دو دلی و سردرگمی فرو می‌برد و سرانجام او را خسته و پریشان از کار خواندن و پژوهیدن باز می‌دارد و از آن پس پژوهشگر می‌ماند و شگفتی و سردرگمی درباره کیش زرتشت که این چگونه کیش و دینی است؟ چه ساختار و پایه و مایه‌ای دارد و با این مایه و ساختار چگونه توانسته است از چندین هزار سال پیش تا به امروز زنده بماند و سرچشمه فرهنگ و تمدنی بزرگ گردد. اینک گوشه‌ای از ساختار و پایه و مایه کیش زرتشتی بنا به آنچه پژوهشگر دریافته است.

گاتها و سرودهای زرتشت از گله‌گاو از اهورامزدا آغاز شده است. "گاو بدرگاه خدایم— عرد و از خدا درخواست می‌کند که به من رحمت زراعت ببخشد" او از آغاز تا پایان گاتها سخن از گاو است و چوپان و چرا و چراگاه و مادیان و اسب و شتر! در کیش زرتشتی خواهر با برادر و بطور کلی محارم می‌توانند با هم زناشویی کنند! در این کیش، آتش خداست و زرتشتیان آتش پرست هستند و آتشکده زرتشتیان پرستشگاه آنهاست که در آنجا گرد می‌آیند و آتش را که خدا است می‌پرستند! در کیش زرتشتی خوردن نوشیدنیهای مستی

۱ - در یکی از سرودهای زرتشت روح گاو می‌عرد و از خدا درخواست می‌کند که به من رحمت زراعت بحسبای و خداوندش باسخ میدهد: آفریدگار ترا از بهر دامبروران و کشکاران آفریده است "سور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، نوشته میخائیل. ای. رید. ترجمه اسد پور پیرانغر.





دینها و آئین‌ها که زمانی زرتشت با آنها مبارزه می‌کرده باره‌ای از کیش زرتشتی شناخته شده است.

۳- دوری زمان :

اشوررتشت در ۳۷۴۵ سال پیش می‌زیسته است. نیازی به توضیح نیست که مطلبی که به‌زبانی در دو سه هزار سال پیش گفته شده با آنچه که امروز از آن دریافت می‌شود فرسنگها فاصله دارد. برای اینکه ما بتوانیم پی به حقیقت گفته‌ی دو سه هزار سال پیش ببریم می‌باید برآستی به دو سه هزار سال پیش برگردیم و با پژوهش دقیق، مفهوم و معنای گفته شده را دریابیم. برای روش شدن موضوع چند مثال می‌آورم. واژه‌ی ایزد و یزدان، امروزه معنای خدا را پیدا کرده است، که اگر با همین مفهوم و معنا نوشته‌های زرتشتی و اوستایی باستانی را بخوانیم گرفتار سرگردانی می‌شویم. در فرهنگ زرتشتی در یکجا "اهورمزدا" بعنوان خدای یگانه و سرچشمه‌ی هستی و سرآغاز و سرانجام که همه چیز برخاسته از اوست شناخته می‌شود و در جای دیگر سخن از ایزدان یا خدایان متعددی چون بهرام و رشن و اشنادو... می‌آید. با این برداشت‌ها هورامزدا سی و چند خدای دیگر در فرهنگ زرتشتی هست که مورد ستایش زرتشتیان است. برآستی یک خواننده هنگام خواندن "ورهرام بشت" و خواندن جمله "بزرگ و نیک و پیروزگر باد منوی فروغ و رهرام ایزد... و یا "سروش بشت شب" بزرگ و نیک و پیروزگر باد منوی سروش ایزد... جهان‌دیده‌های بدعتش ما آید و ناگهان نمی‌کنند که در کنار هورامزدا خدایان با ایزدان دیگری چون ورهرام و سروش... هستند که مورد ستایش و نیایش زرتشتیانند. و آیا برآستی زرتشتیان درباره‌ی ورهرام و سروش و دیگر ایزدان چنین می‌اندیشند؟ که در پاسخ گوئیم: زرتشتیان ورهرام و سروش و دیگر ایزدان را خدا نمی‌دانند چون واژه‌ی ایزد و یزدان معنی خدا را ندارد. واژه‌ی "ایزد" و "یزدان" از واژه‌ی "یزتهه" بمعنای ستایش گرفته شده است که ترجمه‌ی آن می‌شود ستوده. در کیش زرتشتی هر چیزی که به صورتی به بهزیسی آدمی یاری کند ستوده است. بنابراین سروش و رشن و ورهرام و مظاهر طبیعت چون مهر و درخت و گیاه و آب و آتش... همه ستوده‌اند. همه مورد ستایش آدمی‌اند. بنابراین از دیدگاه فرهنگ زرتشتی هورامزدا خدای یگانه است و ایزدان آفریدگان ستوده‌ی مزدا هستند. واژه‌ی دیگری که منوان در باره‌ی آن سخن گفت واژه‌ی آتش است که پسر هورامزداست"





داشتن پسر از سوی خدا آنهم فرزندی که آتش باشد هر ذهن ساده اندیشی را دچار سرگردانی می‌کند. اما اگر دربارهٔ واژه "پوتر" کمی بیندیشیم باز مانند واژهٔ ایزد و یزدان می‌بینیم معنا و مفهوم است که سرگردانی ایجاد می‌کند نه حقیقت مطلب. باز در توضیح گویم که "پوتره" معنای پرنورا دارد. ای آتش ای پوترهٔ مزدا، یعنی آتش ای پرتوی مزدا که تعبیر شاعرانهٔ ریائی است از آتش. اگر پوتره معنای پسر را هم داشته باشد باز مانند اصطلاح "نورچشمی" که امروزه در باره پسر نیکار برده می‌شود مفهوم گرمی بودن آتش را می‌رساند نه پسر بودن آنرا.

۴- ادبیات زرتشتی در دورهٔ ساسانی:

در آغاز دورهٔ ساسانی موبدان زرتشتی که کارگرد آوری اوستا را آغاز کردند مانند امروز بعزت دوری زمان با ابهامات بسیاری روبرو بودند و بناچار شروع به تفسیر کردند که زنده و پازند پدید آمد و در این تفسیرها مطالب مبهم و نادرست بسیاری گفته شد که در فرهنگ زرتشتی ماند و به امروز رسید. بررسی آثار زرتشتی زمان ساسانی و دانستن مفهوم و معنای واقعی مطالب و شناختن درست از نادرست یکی از کارهایی است که می‌باید انجام گیرد تا حقیقت فرهنگ زرتشتی روشن شود.

۱- دشواری ترجمه:

باید پذیرفت که ترجمه کتابی چون اوستا که مربوط به چند هزار سال پیش است به پارسی و دیگر زبانهای زندهٔ امروزی کاری است بس دشوار. در اوستا واژه‌ها و اصطلاحات بسیاری هست که دریافت مفهوم راستین آنها برآسانی دشوار است مثلاً واژه "وهوم" و "بهمن" این واژه که از همبندی دو واژه "وه" بمعنای "نیک" و "من" بمعنای "اندیشه" ساخته شده معنای "نیک اندیشی" را میدهد. اما همین واژه را سه‌روردی چنین معنا می‌کند. "بس ثابت شد که نخستین صادر از نورالانوار یکی بود و آن نور اقرب نور عظیم بود که پاره‌ای از پهلویان آنرا "بهمن" نامیده‌اند." بهمن در نوشته‌های پهلوی به چهر "فرشه بهمن" در می‌آید که نگهبان جانداران و چار-بایان است و دربارهٔ آن آمده است: "ار هر گونه گناهی که من به روان به بهمن امشا -





خدا در کیش زرتشتی

دربارهٔ خدا در کیش زرتشتی سخنان بسیار گفته شده و میشود. گروهی از راه کژاندیشی و نادانی می‌گویند: ایرانیان باستان، که منظور زرتشتیان است، آتش پرست بودند و آتش را خدا میدانستند. گروهی می‌گویند ایرانیان به دو خدا باور داشتند یکی اهورا-مزدا خدای نیکی و دیگری اهرمن، خدای بدی.

دربارهٔ باور زرتشتیان و فرهنگ زرتشتی دربارهٔ خدا، بهتر است گفته‌ها و سرودهایی را که در فرهنگ زرتشتی هست بخوانیم. اگر در این گفته‌ها و سرودها هنگام سخن گفتن از خدا و ستایش و بیابش خدا از آتش و از خدای بدی و نیکی سخن به میان آمده است گفته‌های یاد شده را بپذیریم و اگر نیامده است که رای و اندیشه و باور خود را دگرگون سازیم و بپذیریم که زرتشتیان و فرهنگ زرتشتی هرگز آتش را خدا نمی‌دانند. فرهنگ زرتشتی به خدای یگنا که هستی بخش بزرگ داناست باور دارد و جز این چیزی در فرهنگ زرتشتی نیست و زرتشتیان جز این باوری ندارند. اینک چند سرود:

س ررسب کعب: ای اهورامزدا ی پاک، مرا از نام برتری خودت که بزرگترین، بهترین، ربانری کار سازتری، سرورگریس، درمان بخش تری و برای راندن مردم بد مش کار آتری است آگاه ساز تا ما باری آن بر همه مردمان بدمنش و بدکار و حادوان و بریان حیره سوم و ار آمان گردی من برسد.

س اهورامزدا فرمود: ای اشور ررسب. بحسب نام من پژوهندی است، دومین نام گرد آورنده است، سوم افراسنده، چهارم راسنی و پاکی بهترین، پنجم آفریدگار همه باکی ها و نیکی ها، ششم خرد، هفتم خردمند، هشتم دانش، نهم دانشمند،

•





دهم پاک کننده، یازدهم پاک، دوازدهم هستی بخش، سیزدهم سودمندتر، چهاردهم دشمن بدیها، پانزدهم توانا، شانزدهم باداش دهنده، هفدهم نگهبان، هجدهم درمان بخش، نوزدهم دادار، بیستم مزدا نام من است.

ای زربشت مرا بستای، به روز و به شب با نیاز زور، من که اهورامزدا هسَم برای نگهداری و شادمانی تو خواهم آمد.

برای نگهداری و شادمانی تو سروش پاک خواهد آمد.

برای نگهداری و شادی تو خواهد آمد آبها و گناهان و فروهرهای پاک.

ای زرتشت اگر خواهی که بر مردمان بدمنش و جادوان و پریان و ستمگران و کوردلان

و کردلان و راهزنان دو پا و فریبکاران دو پا و گرگان چهار پا و انبوه دستانان و درفشهای برافراشته و درفشهای خونین برافراخته حیره شوی، پس این نامها را بیاد بسیار و سه روز و به شب فراخوان.

منم پاسبان، منم دادار و پروردگار، منم دانا، منم مینو و سودرسان، نندرسی

بخش نرین نام من است. آتوریان نام است، مه آتوریان نام است، اهورا نام من است

مزدانام من است، اشو نام من است، اشو ترین نام من است، فرهمند نام من است،

اسو برین نام من است، فرهمند نام من است، مینا نام من است، مینا ترین نام من

است، دورنگر نام من است، دورنگر ترین نام من است، نگهبان نام من است، ساور

نام من است، دادار نام من است، پاسبان نام من است، پروردگار نام من است،

آگاه نام من است، آگاه ترین نام من است، افزابنده خوشختی نام من است، مانسره

فزاینده خوشختی نام من است، فرمانروای توانا نام من است، توانا ترین فرمانروایان

نام من است، فرمانروای نامی نام من است، نافرینکار نام من است، نافرین خور نام

من است، پاسبان برین نام من است، دورکننده بداندیشی نام من است، بیروز نام من

است، سراسر پیروز نام من است، آفریدگار سراسر جهان نام من است، فروغ سراسر جهان

نام من است، پر فروغ نام من است، فروغمند بخود نام من است. سودرسان نام من است،

سودرسان ترین نام من است، توانا نام من است، سودمندترین نام من است، شادی بخش ترین

نام من است، راستی نام من است، بر فراز نام من است، فرمانروا نام من است، تیز

بین نام من است، چنین است نامهای من.

ای سپنتان زرتشت اگر کسی در این جهان مادی نامهای مرا زمزمه کند و یا به





روس کردن خانه و احاق چه مسئله بزرگی برای او می‌بوده است . اگر انسان امروز این موضوع را دریابد آنگاه می‌تواند معنی آتش و آتشکده را در چند هزار سال پیش بفهمد و بداند که آن رمان در یک شهر و روستا که نه از آتش زنه خیری بوده و نه از کبریت و نه از برق و نه از بوق ، بودن حایی که در آن آتش برای همیشه روشن باشد و هر کسی آتش خانه خود را با آن آتش همیشگی روشن سارد چه اررشی داشته است .

این نکته کوچک در باره آتش و اما آتش در فرهنگ زرتشتی ، برای شناخت فلسفه آتش در کیش زرتشتی بخشی از کتاب " سرود هات ۲۹ گاتها ، در آغاز پیامبری زرتشت را می‌آورم .

و آتش و آتشکده چه بود ؟

آتش سما : (سمل) بهدینان بود

آتشکده‌ها زشگاه (محل اجتماع) بهدینان بود ، آتش پرستش سوی بهدینان بود . آتشکده حایی بود که بهدینان در آن گرد می‌آمدند . نیایش می‌کردند ، می‌خواندند و می‌سرودند ،

و روان و اندیشه دل و جان خود را می‌بالودند و می‌آراستند و می‌آسودند .

دانش‌ها و آگاهی‌های خود را بهم می‌رساندند و می‌آموختند .

در باره پرستش‌های زیست خود رای می‌زدند و چاره می‌جستند .

یکدیگر را یاری می‌کردند و برای یاری به نیازمندان رای می‌زدند .

بایکدیگر همدلی و همزبانی و همدردی و همسگالی می‌کردند و گره‌ازکار یکدیگر می‌گشودند .

و شناساندن آتش به چهر نماد بهدینان و برپا کردن آتشکده برای هازش (اجتماع) آنان از خود پیامبر بود .

بپامبر ،

در یک روز که یاران‌ش گرد آمده بودند ، آتش فروزانی را بدانها نمود و فرمود : به این آتش بنگرید که چسان از هر آلودگی بی‌راسته است .

آتش گرما میدهد و روشنایی ،

سنگ نابه هازش و گردهمایی و خار و مان آتش است .

آتش فرا باز است و زمانه آن هرگز نه بایی و یستی نمی‌گراید .





۱۳

آتش کشنده همه پلیدیها و درجها و ناپاکی هاست .
 آتش سرچشمه زندگی و سرچشمه هستی زمینی است .
 آتش را باید به اندازه و با اندیشه افروخت ،
 آتش فراتر از اندازه و بدون اندیشه ویرانگر است .
 مانند هر چیز دیگر که اندازه و مرز درست آن سازنده و بیشتر و فراتر از آن
 ویرانی آفرین است .
 آتش در شب تاریک مردمان به خانه و کاشانه است .
 آتش زندگی را آسان می کند .
 با آتش آهن سخت نرم می شود و بهر چهری که بخواهید در می آید ،
 ابزار کار و کشت با گرمای آتش ساخته و پرداخته می شود ،
 پسر ای یاران آتش را نماد خود کنید ،
 آتشکده را هازشگاه خود سازید ،
 در زمینی پاک که از راهی درست بدست آمده باشد ،
 جایگاهی در خور بسازید و در آن آتش را پیوسته افروخته بدارید .
 در آن خانه ،
 دفتر و نامه و سرود گرد آورید ،
 در آنجا گرد هم آئید و درباره همه کارهای نیک مینوی و جهانی بیندیشید ،
 در آن خانه هرگز با تن و بدن آلوده و اندیشه ناپاک پای منهدید .
 در آن خانه هرگز زبان خود بدروغ میالایید و سوگند مخورید و دشمنی
 (غیبت) مکنید و سخن بیهوده هرگز مگوئید .
 در آن خانه رفتار سبک و بیجا مکنید .
 آتش ورجاوند آن خانه را پرستش سوی خود کنید و برابرش نماز و نیاش بجای
 آورید .
 آن خانه را گرمی بدارید و در آبادانی و زیبایی و نگهداری آن بکوشید ،
 در آن خانه سیار بیائید و بروید ،
 در پای آتش افروخته بایسند و نماز و نیایش کنید .





این از فریضه و اصول دین است که هر زن و شوهری با عشق و مهر و دلیستگی مزدائی همسری را آغاز و بر عهده می‌گیرند و خواستارند که خداوند بآنها فرزندی تندرست و شایسته و برومند به بخشاید .

افزون بر آن می‌بینیم واژه بسیار زیبا و پر معنا برای زن و شوهر که همسر "گوئیم نامگذاری شده است و گویای آنست که این دو وجود در زندگانی مشترک تجسم هم فکری هم آهنگی به چهره" همسر در خانه و خانواده همراه و همگام میگردند و پس از آن بنا به وظیفه دینی و سرشتی باید دارای فرزند گردند تا این خانواده تداوم یابد و حتی دستور اکید است که هیچ خانواده‌ای نباید بدون فرزند بماند زیرا "زن یا مرد بی اولاد پس از فوت از پل چینوات نتوان گذشت ."

بنابراین درین باره پیش بینی هایی بعمل آمده و تدبیری اندیشیده شده است که هر یک از تدابیر و قواعد بر مبنای فلسفه بقا و تداوم خانواده استوار است . و نیز آنچه بدان توجه شده آنست که چون فرزند دختر خواه ناخواه بخانه شوهر میرود و تشکیل خانواده جداگانه‌ای باید بدهد و تنها پسر است که این خانواده را دوام می‌بخشد ضمناً توجه داشته‌اند که امکان ازدواجی نازا و بدون اولاد می‌ماند و یا فرزند پسری نباشد . پس لازم است که برای رفع این نقیصه و جلوگیری از هم پاشیدگی خانواده تدابیر و مقرراتی پیش بینی شده باشد :

در این تدابیر نخست خانواده بدون فرزند را موظف نموده که در زمان حیات خود فرزند پسری را بنام فرزند خواندگی بپذیرند و مقام فرزندی با او بخشیده و جزء لاینفک آن خانواده بشناسند و همچنین وارث بلافصل آن خانواده بشمار آورند . این مقررات هنوز هم جاری است . هر آینه این خانواده ازینجهت غفلت نمود پس از درگذشت مرد خانواده تکلیف بستگان آنست که در صبح چهارمین روز درگذشت در درجه اول پسری از بستگان به فرزند (پل گذاری) انتخاب و اعلام نمایند .

متأسفانه اجرای این مقررات در برخی از ناآگاهان موجب سوء تعبیر و تفسیر شده و اتهاماتی به جامعه ما وارد آورده‌اند که هنوز هم برخی از نویسندگان بدون تحقیق آنرا باز نویسی و بازگو نموده و از حقایق فلسفی آن آگاه نیستند و آنرا بغلط بصورت ازدواج با محارم منعکس و تا انحائیکه در کتاب درسی سال سوم تاریخ آموزشی متوسط عمومی تسری یافته و بازتاب داده شده است حال آنکه کتابهای درسی باید آموزنده حقیقت و



درستی مطلب باشد .

درباره خانواده یعنی نخستین بنیاد و نهاد اجتماع در اینجا به تفصیل گفتگو شد و اینک دومین نهاد خاندان است که ما آنرا امروز فامیل یا بعبارت دیگر خویشاوندان می‌نامیم که چون خود گویاست نیاز به شرح و بسط ندارد سومین نهاد همیاران هستند که می‌توان آنرا همدین و هم عقیده و هم فکر خوانده چهارمین نهاد انجمن است که از واژه هنگمتان باستانی آمده . این گروه را دانشمندان سازمان می‌بخشند که حداقل اعضای آن صد نفر و میتواند بیشتر باشد . این انجمن مرکز بزرگ علمی و بصورت فرهنگستان امروز بوده است که میتوان انجمن مغان و هنگمتان و مزدیسنا و همانند آن را نام برد .

بنابراین جامعه بر مبنای خانواده - خاندان - همیار و انجمن قرار داشته و ملت (زادگان) را سازمان می‌بخشید و هم بستگی و یگانگی را در کشور بوجود می‌آورده "

اینک با این پیشگفتار نخست موضوع فرزند خواندگی را روشن ساخته و سپس گونه های زناشویی در کیش زرتشتی را شرح میدهم .

فرزند خواندگی - ممکن است مرد توانایی بارور ساختن و زن توانایی زادن نداشته باشد و خانواده بدون فرزند بماند . برای از بین بردن این نارسایی خانواده بدون فرزند می‌باید در زمان زندگی خود پسری را بنام فرزند خواندگی بپذیرند . این پسر در خانواده درست دارای پایه فرزندی شده و وارث جدا نشدنی خانواده بشمار میرود . اگر خانواده زمان زندگی این کار را نکرد پس از درگذشت مرد خانواده و بستگان می‌باید در بامداد چهارمین روز در گذشت در گامه نخست پسری از بستگان را به فرزندی (پل گذاری) برگزینند و به آگاهی همگان برسانند .

با این تدبیر در کیش زرتشتی از گسسته شدن خانواده جلوگیری میشود و خانواده می‌تواند استوار و پابرجا بماند .

مرگ پسر جوان تنها - اگر پسر جوانی یزامندهای (بالغ) پیش از زناشویی درگذرد بستگان آن جوان می‌باید دو شیزهای را با کابین درخور از دارایی درگذشته به پیوند زناشویی درآورند با این شرط که زن و شوهر می‌باید یکی از فرزندان خود را که می‌باید در درجه اول پسر باشد بفرزند خواندگی جوان درگذشته درآورند .

اگر جوان درگذشته دارای خواهر باشد میتوان این پیمان را با او بست که پسری از پسران خود را به برادر درگذشته خود نامگذاری کند .





زروان درنگ خدای

در جستار "لغزش‌هایی در شناخت کیش زرتشتی" بناچار میرسیم به جستار زروان و زروان درنگ خدای " و اینکه "زروان درنگ خدای" چه معنا و مفهومی دارد و دیگر میان اندیشه‌های زروانی با اندیشه‌های زرتشتی چه همانندی و جدایی‌هایی هست و گفتگو را از "زروان درنگ خدای" می‌آغازیم .

براستی "زروان درنگ خدای" چه مفهومی دارد؟ معنای واژه "درنگ" کسه در فارسی آشکار است و "زروان" هم بمعنای زمان است و معنای خدا هم که روش است . پس "زروان درنگ خدای" که از کنار هم نهادن این واژه‌ها بدست می‌آید چه معنا و مفهومی پیدا می‌کند؟ زروان خدایی که درنگ کرده است؟ خدا در چه درنگ کرده است و اصولاً "درنگ خدا" چه معنایی دارد؟ و آیا این عبارت در زبان فارسی میتواند مفهوم ویژه‌ای داشته باشد؟ این پرسش‌ها را بناچار هر خواننده‌ای در باره عبارت "زروان درنگ خدای" می‌کند و باز هم بناچار ذهنش در پیدا کردن مفهوم روشن و درست آن بحایی نمیرسد . پس چه کار باید کرد؟ باید مانند موردهای دیگر، موردهای مانند "روان گاو" و "پسر آتش" و . . . متن اوستا را خواند . در متن اوستا آنجا که درباره زروان سخن می‌گوید زروان را با عبارت "در گوخود آتیه" وصف می‌کند . "واژه " درگو" و "درغو" در اوستا بمعنای "دیرپا" و "دیرنده" است . "خود آتیه" هم یا بمعنای "خدا داده" و "خدا آفریده" است و یا بمعنای "خود آفریده" و "خود زاده" که بدین ترتیب معنای "زروان درگو خود آتیه" میشود "زمان دیرپای خدا داده" یا "زمان دیرپای خودزا" که با "زروان درنگ خدای" تفاوت بسیار دارد . زروان درنگ خدای دارای هیچ معنا و مفهومی نیست . اما "زروان دیرپای خدا داده" یا "زروان دیرپای خود آفریده" دارای معنای روشنی است . که هم با خرد ساز کار است و هم با مفهوم آن در اوستا . و اما موضوع دوم همانندی و جدایی اندیشه‌های زروانی با اندیشه‌های زرتشتی، که در این مورد نیز باید گفت که لغزش در همان مرز و اندازه تفاوت میان عبارت "زروان درنگ خدای" با "زروان دیرپای خدا





داده" و "زروان دیربای خود آفریده" است. موضوع اینست که اندیشه‌زروانی‌اندیشه‌های است بر پایه اعتقاد به اینکه. "زمانه را کناره پدید نیست، بالا پدید نیست و بن‌پدید نیست، همیشه بوده است و همیشه باشد." ۱

جهان بینی زروانی بر پایه‌ایست که گفته شد و اما از نظر برداشتهای مربوط به زندگی، اندیشه زروانی معتقد به قضا و قدر و حیر و سرنوشت است و از دیدگاه زروانیان در کار تقدیر و سرنوشت هیچ چیز را نمی‌توان موثر دانست. در برابر فضا و قدر خرد و اندیشه را هیچ توانایی و تدبیری نیست. در برابر قضا باید دست از کوشش شست و سر تسلیم فرود آورد.

از همین مطالب کوتاه روشن است که اندیشه زروانی را با اندیشه زرتشتی گات‌هایی هرگز هماهنگی و سازگاری نیست. اندیشه گاتایی زرتشتی بر پایه وهومن و اشاوخرد استوار است. در این فرهنگ انسان آزاد است و می‌باید بر پایه آزادی اندیشه راه خود را برگزیند و بد و خوب خویش را بشناسد و راه درست خویش را در پیش گیرد. و حال آنکه در اندیشه زروانی نه خرد را راهی هست و نه اندیشه را. هر چه هست سرنوشت است و تقدیر و قضا.

در دوره ساسانی بویژه در پایان این عصر در کنار اندیشه‌های گوناگون اندیشه‌های زروانی نیز روبه گسترش نهاد و در تباهی اندیشه مردم مانند دیگر اندیشه‌ها تأثیری بسیار شدید کرد. هنگامی که ما در شاهنامه نامه رستم فرخزاد را به برادرش می‌خوانیم به خوبی با اندیشه‌های زروانی روبرو می‌شویم. در این نامه همه‌جا سخن از نقش قضا و سرنوشت و ستاره و تقدیر است که حکم خود را خواهد راند و هر چه را که از پیش نوشته شده عملی خواهد ساخت.

در شناخت اندیشه‌های زرتشتی و فرهنگ زرتشتی کاری اساسی که باید انجام گیرد همانگونه که بارها گفتم یکی بررسی و ارزیابی ترجمه‌ها مانند "زروان درنگ‌خدای" و دریافت معنای راستین واژه‌ها و اصطلاحات است و دیگر جدا کردن اندیشه‌هایی که طی زمان به فرهنگ زرتشتی راه یافته و هرگز با اندیشه‌های باک و والای اشوزرتشت که در گانها آمده هماهنگی و سازگاری ندارد.

۱ - روایات داراب هرمزدیار.



زرتشت و نیچه

نیچه فیلسوف معروف آلمانی کتاب معروفی دارد بنام "چنین گفت زرتشت" در این کتاب نیچه اندیشه و دیدگاههای خود را در باره پرسشهای گوناگون از جمله پرسش های اخلاقی بیان می کند. گروهی بدون آگاهی از چون و چند زندگی و اندیشه ها و محیط زیست نیچه تنها با توجه به عنوان کتاب "چنین گفت زرتشت" آنچه را که نیچه در کتاب خود آورده برخاسته از اندیشه های زرتشت و دین زرتشتی میدانند. از کسان بسیاری شنیده ام که مثلا این جمله معروف نیچه را "چون به نزد زنان روی شلاق را فراموش مگر" بازگو کرده و بدنبال گفته خود این عبارت را نیز افزوده اند. چنین گفت زرتشت".

در مورد نیچه و زرتشت باید دانست که اندیشه هایی که در کتاب "چنین گفت زرتشت" آمده هرگز و هرگز همانندی با اندیشه های والای زرتشت ندارد و اصولا عرفان گاتها با آنچه که در کتاب نیچه آمده نمی تواند همانندی داشته باشد. برای روشن شدن موضوع بخش هایی از اندیشه های نیچه را می آورم و داوری آنرا به خوانندگان وا می گذارم. و برای این منظور بخشی از کتاب تاریخ فلسفه ویل دورانت را می آورم:

"زرتشت در سی سالگی از کوهی که محل بکر او بود پایین می آید تا مانند زرتشت اصل ایرانی مردم را هدایت نماید مردم مشغول تماشای بند بازی هستند و به او توجه نمی کنند. در این هنگام بند باز می افتد و می میرد. زرتشت او را بر دوش می گیرد و می برد و می گوید: " خون بیسه خود را در خطر برگردی، من باید تو را با دست خود در خاک کم. " بعد اندرز داده می گوید همواره در خطر بزی. " شیر هانان را در کنار وریوس (آتش فسان معروف نزدیک بمبئی) بنا کنید، کشتی هانان را به دریا های ناسناس بفرستید، همسه در حال جنگ با سید، به خاطر دانسته باش که باید بی ایمان باشی،





زرتشت در حالی که از کوه سرازیر می‌شد، زاهد پیری را دید که سخن از خدا می‌گفت ولی همینکه زرتشت تنها شد با خود گفت: "آیا چنین چیزی ممکن است؟ مگر این پیر مرد پارسای جنگل نشین نشنیده است که خدا مرده است" ولی مسلماً خدا مرده است و تمام خدایان مرده‌اند.

خدایان کهن مدتی پیش مرده‌اند و در حقیقت این یک مرگ خوب و لذت بخش برای خدایان بود.

مرگ آنها چنان نبود که نا صحدم جان نکنند، چنین سخنی دروغ است بر عکس آنها یک دفعه سر به خنده دادند و چندان خندیدند که مردند. این هنگامی بود که یکی از خدایان سخنی کفرآمیز گفت: "فقط یک خدا بیش نیست. بوساید در برابر من خدای دیگر داشته باشی."

بدن سان یک صورت تقلیدی خدا، یک خدای حسود خود را فراموش کرد. و تمام خدایان شروع به خنده کردند و گوش‌های خود را تکان دادند و فریاد زدند: پس معنی خدایی این نیست که خدایانی وجود دارند، بلکه این است که خدایی وجود ندارد.

هر که گوش دارد بشنود

چنین گفت زرتشت

چه بدبینی خنده آوری "معنی خدایی این نیست که خدایانی وجود ندارند" اگر خدایانی وجود داشتند چه چیزی ممکن بود خلق شود؟... اگر خدایانی وجود داشتند چگونه می‌توانستم بر خود هموار کنم که من خود یکی از خدایان باشم — خدایانی وجود ندارند. "چه کسی بی ایمان تراز من است که از تعلیمات او بهره‌مند هستم؟" برادران من شما را قسم می‌دهم که ایمان خود را به زمین حفظ کنید و سخنان کسانی را که شما از امیدها و آمال فوق زمینی سخن می‌گویند، باور نکنید. آنها مسموم هستند. خواه خود بدانند یا ندانند. "بسیاری از کسانی که قبلاً بی ایمان بوده‌اند با کمال میل به این مسمومیت شیرین بر می‌گردند، زیرا برای زندگی مخدر خوبی است مردان والامقام در غار زرتشت گرد آمدند تا خود را برای تبلیغ آیین او آماده سازند. او مدتی از آنها دور شد و چون برگشت دبد الاغی را تقدیس و پرستش می‌کنند، زیرا





می‌شود، افراطی و مبالغه آمیز است. ما موافقیم که باید مردم را به دلبری تحریص کرد و سختگیری بر نفس نیز لازم است و تقریباً تمام مبادیان اخلاق با این مطلب موافقت، ولی لزوم فوری در کار نیست که از مردم بخواهیم با خوبخوار و سربر گردید. مسلماً این کار بیهوده و بیفایده است. و نیز نباید سکوه داشت که اخلاق سلاحی است در دست ناتوانان و اقویا چندان از این سلاح متأثر نشده‌اند، بلکه آن را خود به طرز ماهرانه‌تری استعمال کرده‌اند، بسیاری از قوانین اخلاقی را خود به طرز ماهرانه‌تری استعمال کرده‌اند، بسیاری از قوانین اخلاقی را بر سران انشا کرده‌اند نه فرونران، و عامه با احترام ناشی از تقلید آن را ستوده‌اند. صحیح است که فروسی گاهی به حای خود به کار نرفته است و جنابکه آن شاعر پیر می‌گوید: "مدنیا به حد کافی خم شده‌ایم تضرع کرده‌ایم" ولی در روزگار ما این صفت به افراط رواج ندارد. بیجه با آنکه حس تاریخ را برای فلسفه ضرور می‌شمارد، در اینجا به کار نبرده است و گریه می‌داند که در برابر شدت و خشونت جنگی و حسبان که در هزاره اول مسیح آن تمدنی را که بیجه به سوی آن می‌خواستند، نابود ساختند، صفای رفیق و مدارا و فروسی لازم و ضروری بود. مسلماً این دعوت و حسبان به قدرت و حرکت، انعکاس فرنی بر هرج و مرج و برالتهاست، بیجه مدعی است که اراده قدرت عمومی و جهانی است ولی آرامش هندوان و رخوت چینان و قباغت و خرسندی روسایبان قرون وسطی را نمی‌توان با اراده قدرت نفسی کرد و توضیح داد. بعضی از ما قدرت را سخت دوست داریم ولی بیشتر ما طالب صلح و آرامش هستیم.

به طور کلی، چنانکه هر خواننده‌ای ملاحظه می‌شود، بیجه به مقام ارزش غرابت اجتماعی درست پی برده است، او خیال می‌کند که دواعی و اسباب نفرد و خود خواهی نیازمند تقویت از راه فلسفه می‌باشد. ولی آیا بیجه نمی‌دید که اروپا در لجن جنگهای خود خواهی فرو رفته است و این جنگها آن عادات و آداب فرهنگی مورد بسند او را از یاد برده است، عاداتی که با بی سانی و لرزنا، بر روی همکاری اجتماعی و خیر خواهی و خودداری است؟ وظیفه مسیحیت آن بود که با تلفیق بر خوبی و مهربانی کامل، وحشیگری طبیعی مردم را تعدیل کند و هر سفکری که می‌رسد افراط در حصال مسیحیت خود خواهی را از میان ببرد، به اطراف خود نظر افکند تا برش را بیل شود و مطمئن گردد.





سجد که خود در سبجه بیماری و تند مزاجی گوشه نشین بود و محبور بود باستی و استیصال مردم بحدکد ، خیال می کرد که خصال عالی ، خصال مردان تنبا و مجرد است بر عکس نظریه نوپنهاور منی بر فضای مرد در جامعه ، معتقد شد که باید فرد از اصول و نمود اجتماعی آراد گردد . چون در عشق شکست خورده بود با تلخی غیر طبیعی که نایبانه یک فیلسوف نیست ، رن را مورد حمله قرار داد . چون از خویش و دوست بریده بود ندانست که بهترین لحظات زندگی در دوسنی و آمیزش است نه در تسلط و جنگ ، زندگی او آن طور و وسعت لازم را نداشت که عقاید سمه حقیقی او را تبدیل به حکمت حقیقی کند ، ساید اگر بیشتر می زیست از اضطراب و هرج و مرج می گذشت و به فلسفه هماهنگ و موروسی می رسید . سخنانی که درباره مسیح گفته است بیشتر درباره خودش صدق می کند : " او خبلی رود مرد و گریه در سنین کمال عقیده خود را اصلاح می کرد و برای اصلاح آن ناسنگی داشت " ولی مرگ طرح دیگری داشت

ساید عقاید او در سیاست عمیق تر از اخلاق باشد . حکومت اشراف ایدآل است که می تواند مکر آن بشود " ای خدایان مهربان در هر قومی یکی هست که از همه شایسته تر و حردمندتر و دلیرتر و پیر است ، اگر او را بناسم و سلطان خویش سازیم همه چیز درست خواهد شد . . . چگونه او را پیدا کنیم ؟ آیا خدایان رحیم و مهربان این راه را به ما یاد نخواهند داد ؟ زیرا ما به او احتیاج فراوان داریم " ولی چه کسانی بهترند ؟ آیا پنهان فقط در خانواده های معینی هستند و باید حکومت اشرافی موروثی داشته باشند ؟ ولی ما این نوع حکومت را داشتیم و ما را به حاه طلبی و فرار از مسئولیتهای طبقاتی و سسی و رکود کنانید . ساید نجات (وفنای) حکومتهای اشرافی در ازدواج با طبقات متوسط باشد ، وگرنه حکومت اشرافی انگلیس چگونه پا بر جای می ماند ؟ و شاید بقای حکومت در خانواده اسرای موجب فساد و تباهی نسلهای آینده گردد ؟ مسلما " این مسائل مفصلی که بیجه دلیرانه برای هر یک باسخی منفی با مثبت می دهد ، دارای جنبه های گوناگونی است . حکومتهای اشرافی موروثی از اتحاد اقوام و دول خوشدل نیستند و هر چه خود را حیاسی و مافوق تعصب نشان دهند باز مایل به سیاستهای محدودی هستند . اگر نعصبات نژادی و قومی را کنار بگذارند قسمت مهم قدرت خود را که عبارت از اراده سیاست خارجی مملکت است از دست می دهند . شاید یک دولت حیاسی بدان گونه که نبجه فکر می کند برای تمدن مفید نباشد ، توده های پنهان و پنهان کننده





کرده و با پارسیان تماس نزدیک داشت برای اولین دفعه یکجلد کتاب اوستا و سرودهای زرتشت را با خود از هندوستان بفرانسه برد .

برای نخستین بار بود که در سال ۱۷۷۶ کتابی در باره زرتشت از دانشگاه و زبان فرانسه بنام زرتشت و سخنان حاویدانش بزبان آلمانی ترجمه و منتشر شد و از همین تاریخ بود که پژوهش گران اروپائی و بخصوص آلمانی بدنبال پژوهش و تحقیق درباره ایران باستان و زرتشت همت گماشند . تا آنجائیکه با سدها محققین عظمت مذهب زرتشت و تحقیق در باره آن را اواسط قرن ۱۸ و بخصوص در قرن ۱۹ زرتشت یکی از موضوع مهم علوم مذاهب سده بود و حتی به علوم تاریخ و فلسفه نیز سرایت کرده بود تا آنجا که نیچه برای آنکه بتواند خودش را از گمنامی در آورده در ردیف دانشمندان قرار دهد در سال ۱۸۸۳ از کلمه زرتشت سوءاستفاده کرده کتاب جنین گفت زرتشت را نوشت و چون بیخه در سنین جوانی بعزت آموزش با فاحشهها باامراض مقاربتی دچار شده بود حنان ار رن منفر شده بود که در کتاب حسن گفت زرتشت مینویسد که هر وقت نظریه من مبروی سلاق را فراموش مکن . نسخه برای اولین بار در سال ۱۸۸۵ سه دوسان و دیگران گفته است که من اسم زرتشت را از آنجهت انتخاب کردم چون (به ایرانیان اصخار می گفتم ایرانیان برای اولین دفعه تاریخ را بنام معنی پایه گذاری کرده اند) چندی بعد نسخه در کتاب دیگری بعنوان آنسوی خوب و بد خودش صریحاً می نویسد از آنکه به نام زرتشت بنیان گذار مذهب ایران تجاوز و بوهین کرده است بی برده و اظهار بدامت میکند مراجعه شود به کتاب *Ecc Homoleipric* نتیجه در این کتاب مینویسد : چرا کسی بیامد که از من سؤال کند که از زرتشت چه میدانم ؟ تا بگویم هیچ . نسخه ادامه میدهد از آنجائیکه ایرانیان پایه گذار تمدن و تاریخ می باشند ، آنها را قابل ستایش میدانم و چون علم متافیزیک (ماوراء الطبیعه) و نیرو را سرچشمه خوب و بد درک کرده است از اینجهت کتاب دوم خودش را با سنن (آنسوی خوب و بد) نوشته است چون نسخه خوبی و حقیقت و زیبایی را محکوم و بی ارزش دانسته است و با توجه به این که در نظر او زرتشت از همه منفکرتر و روشنفکرتر بوده برای نفی گفته های زرتشت نیسز جنین گفت زرتشت را تالیف نموده است .





بازنویسی از متن کتاب چنین گفت زرتشت

ای دوستان - سخن مسخره‌ای بگوش دوست شما رسید که میگفت: زرتشت را نظاره کنید، آیا او در بین ما چون در بین وحوش راه نمی‌رود؟ ولی بهتراست چنین میگفتند: آنکسی که فهم دارد در بین مردم چون در بین وحوش راه می‌رود. و آنکس که فهم دارد بشر را حیوان گونه سرخ می‌نامد.

چگونه وی در بین آنان پیدا شده؟ آیا از اینرو نیست که بسیاری دفعات او را شرمنده نموده‌اند.

ای دوستان - آنکس که فهم دارد گوید: خلاصه تاریخ بشریت تنها شرم است شرم و شرم. از اینرو کسی که شریف است هرگز سعی در شرمنده ساختن دیگران نمی‌کند بلکه بالعکس تصمیم می‌گیرد که در مقابل تمام رنجکشان خود را شرمنده سازد.

براستی که من رحیمانی را که از رحم خود لذت می‌برند دوست ندارم. زیرا آنان فاقد شرمند. اگر من بایستی رحیم باشم الاقل مایل نیستم مرا رحیم بنامند. و وقتی ترحمی نمودم بگذارید از دور باشد در دناله این مطلب چنین نتیجه می‌گیرد چه چیزی بیش از حماقت رحم کنندگان بجهان صدمه وارد آورده است. وای برکسانیکه عاشقند ولی نمی‌توانند بر ترحم خود مسلط شوند.

ابلیس روزی بمن چنین گفت: حتی خداوند نیز بی جرم مخصوص خود نیست جهنم او عشق او نیست جهنم او عشق نسبت به بشر است و تازگی شنیده‌ام که گفته میشود: خداوند در نتیجه ترحم نسبت به بشر بدرود حیات گفته است.

اینهم بخشی دیگر از آنچه در باره کشیشان سروده است. روزی زرتشت - اصحاب خود کشیشانی را در حال عبور نشان داده و گفت: اینان کشیشانند و گرچه دشمنان من می‌باشند از شما تقاضا دارم از کنار آنها بملایمت عبور کنید و شمشیرهای خود را در برابر آنها در غلاف نگاهدارید.

در بین اینان قهرمانانی نیز هستند. بسیاری از آنها رنج بسیار برده‌اند و از اینرو سعی دارند که دیگران نیز رنج بسیار ببرند.





راجع به سه استحالهٔ روح

و من سه استحالهٔ روح را اعلام میکنم که چگونه روح یک شتر میشود سپس سگ، شتر، شیر میگردد و شیر بالاخره به کودکی تبدیل می‌یابد و پس از بحث و گفتگوی بسیار چنین نتیجه میگیرد. من به شما سه استحالهٔ روح را اعلام نموده‌ام که چگونه روح بصورت شتری درمی‌آید و سپس شتر به شیر تبدیل می‌گردد و شیر بالاخره کودکی میشود. چنین گفت زرتشت هنگامی که در شهر موسوم به "گاو خالدار" متوقف بود. حال خوانندگان ارجمند خود قضاوت نمائید که این گفته‌ها چگونه ممکنست به زرتشت ارتباط یابد؟^۱

مطالب بالا گوشه‌ای بود از اندیشه‌های نبجه. در این کتاب قصد آن نیست که در باره نبجه و اندیشه‌های وی بحثی شود تنها مطلبی که در اینجا مورد توجه است آن است که بدانیم اندیشه‌هایی که در کتاب "حنین گفت زرتشت" آمده از آن خود نبجه است و این اندیشه‌ها هیچگونه هماهنگی با اندیشه‌هایی که در گاتها آمده ندارد و هرگز نباید برای داوری دربارهٔ اندیشه‌های زرتشت سخنی از کتاب نبجه آورد و کتاب معروف نبجه را پایه داوری دربارهٔ زرتشت قرار داد.



۱ - محله هوخث دوره سی‌ام شماره ۳



دیوان گیلان و مازندران!

در خرده اوستا عبارت "دیوهای گیلان و مازندران" بسیار است و در چند جمله این دیوها نکوهش شده و به آنها نفرسی میشود. و براسنی این دیوها که حابگاه آنها هم در مازندران و گیلان است چه موجوداتی هستند و چرا دیوها این دو منطقه را سرای زندگی برگزیده‌اند و چرا همچنان دیو باقی مانده‌اند؟ دیو با مفهومی که در ادبیات و فرهنگ فارسی هست، مثلاً دیو سفید در شاهنامه و چرا اوستا بویژه به این دیوان نفرین می‌کند، آیا اس دیوها دشمنی خاصی با پیروان زرتشت و پیروان کیش مردیسا داشته‌اند و اگر داشته‌اند آنها که خود دیواند این شناخت را از کجا بدست آورده و چگونه پیروان کیش زرتشتی را از دیگران تشخیص میدهند و به آزار آنان برمی‌خیزند؟

اینجا و پرسشهایی این چنین پرسشهایی است از خواندن جمله‌های مربوط به دیوهای گیلان و مازندران به ذهن خواننده می‌آید، پرسشهایی که به آنها پاسخ می‌دهم. خود نویسنده هنگام ترجمه خرده اوستا به این جمله‌ها که رسیدم چون موضوع برایم روشن نبود بناچار همان عبارت "دیوهای گیلان و مازندران" را بکار بردم که البته با خرده‌گیری برخی از خوانندگان نکته سنج روبرو گردید. اما پس از انتشار کتاب باز چون موضوع برایم روشن نبود در ادامه حستار "لغزشهایی در شناخت کیش زرتشتی" موضوع را پژوهش کردم و سرانجام نتیجه زیر بدست آمد که البته درستی یا نادرستی آن بسنه به نظر صاحب نظران است.

نخستین بار دیگر موضوع رابطه واژه با مفهوم را یادآوری کنم که هر واژه و حتی نوع تلفظ واژه مفهوم ویژه‌ای در ذهن آدمی زنده می‌کند. وقتی ما می‌گوییم دیو برای یک شنونده امروزی فارسی زبان مفهوم خاصی در ذهن می‌آید که با مفهوم اصلی این واژه که "خدا" است و در زبانهای اروپائی با همین ریشه و با تلفظی همانند معنی خدا یکسار برده میشود هیچ‌گونه همستگی ندارد. واژه ساده "بله" را ما بصورت‌های گوناگون سا





مفهومهای گوناگون نگار می‌بریم. وقتی مادری در برابر یک کار ناخوار فرزندش واژه بله را می‌کشد و می‌گوید: بله، نهمیدم! بله مفهوم شگفت زدگی را دارد. وقتی کسی در پاسخ پرسشی با تندی می‌گوید: بله، بله معنای اعتراض را دارد. بله ساده یعنی آری، بله کشیده که مثلاً در پاسخ پرسشی که فلان کار را کردی یعنی مدنی است. باین ترتیب واژه و حکونگی ادای آن سازنده مفهومهای گوناگونی است و از همین جا دشواری ترجمه و دریافت و داوری در باره متن‌های دینی گذشته بویژه متنی مانند اوستا که مربوط به چند هزار سال پیش است روشن میشود.

در موضوع دیوهای گیلان و مازندران حقیقت موضوع اینست که پیش از آمدن اشوزرنش مردم مناطق گوناگون ایران "دیو بسنی" بودند یعنی "دئوا" را می‌پرستیدند و "دیو" هم یعنی "خدا" که در مفهوم چند هزار سال پیش مفهوم خدایان ینداری را دارد. در برابر دیویسی اشوزرنش کیش مزداسنی را آورد. پرستش اهورامزدا ی بیگانه، هسی بخش دانایی بزرگ بس از ظهور اشوزرنش و بپراکنده شدن کیش مزداسنی بس پیروان کیش پیشین یعنی دیویسی‌ها و مزداسنی‌ها زد و خورد و کشمکش در گرفت و بنانه ساختار جغرافیایی و دوری و نزدیکی هر منطقه به برخاستگاه کیش مزداسنا ساکنان ایران در زمانهای گوناگون کیش تازه را بپذیرفتند و گروهی به همان کیش پیشین خود باقی ماندند و مازنه با کیش مزداسنی را ادامه دادند.

آنچه در باره دیوهای گیلان و مازندران در اوستا آمده بنظر میرسد که همان گروه دیویسی‌ها باشد و نکوهش از دیوان گیلان و مازندران در اصل نکوهش از دیویسی‌های گیلان و مازندران بوده. کسانی که همچنان بر آئین و کیش خود بائند بوده و کیش مزداسنی را بپذیرفته بودند. با گذشت زمان کم‌کم واژه "سنی" از "دیویسی‌های گیلان و مازندران" می‌افند و تنها واژه دیو ممانند و در بنیحه انجام و اشکال امروزی در دریافت مفهوم دیو در خرده اوستا پدید می‌آید. با این توضیح هنگام ترجمه دیوهای گیلان و مازندران می‌باید واژه بسنی را نیز افزود و نوشت دیویسی‌های گیلان و مازندران که با این کار هم مفهوم و هم بک، حقیقت تاریخی روشن می‌گردد.





پاکیزگی در کیش زرتشتی

شگفتا از واژگون نگری به فرهنگ زرتشتی که گوشه‌ای از آنها را باز نمودم و اینک گوشه‌ای دیگر .

رفتار زرتشتی بر پایه اشویی استوار است . اشویی بمعنای پاکی و راستی و پارسایی است . پاکی تن و پاکی روان و پاکی اندیشه و پاکی رفتار . نخستین رفتار یک زرتشتی پاک نگهداشتن تن است و این رفتار از دستورهای کیش زرتشتی برمی خیزد . یک زرتشتی پنج بار در روز می باید نماز بگذارد و در هر بار می باید دست و رو و هر عضو بدن را که با هوا برخورد داشته باشد بشوید . دستور درباره شستشوی روزانه بگونه‌ای است که یک زرتشتی پس از برخاستن از خواب نمی تواند دست بهیچ ظرفی بزند و هیچ چیز بخورد و هیچ کاری نکند مگر اینکه نخست دست و روی خود را شسته باشد . زرتشتی می باید پیش از خوردن خوراک و پس از خوردن خوراک دست و دهانش را بشوید . پوشیدن جامه ناپاک و ناپاک نگهداشتن تن برای زرتشتی نارواست و زرتشتی هنگام خواندن نماز می باید تن و جامه اش پاک باشد . پس از نزدیکی زن و مرد می باید همه بدنش را بشوید اگر زرتشتی بدنش با بدن مرده برخورد کند می باید همه بدنش را بشوید . همه چیزهایی که از بدن بیرون می شود حتماً مو و ناخن برای یک زرتشتی ناپاک است و می باید پس از دفع ششو کند . جز دستورهای یاد شده دستورهای چون خانه تکانی عید جارو کردن در خانه ، شستن ظرفها پیش از خوابیدن و از اینگونه آیین ها که هنوز هم در میان ما ایرانیان بکار بسته می شود از دستورهای دیرینه زرتشتی است .

چنین است دستورهای کیش زرتشتی درباره پاکی تن و جامه و خانه . زرتشتی جز پاکی تن می باید اندیشماش پاک از دروغ و ناپاکی باشد . رفتارش هم پاکدلانه و پاک اندیشانه باشد . با این دستورها باز شنیده میشود و دیده میشود که درباره پاکی زرتشتیان مطالبی گفته میشود که درست مانند آتش پرستی و دو گانه پرستی از حقیقت فرسنگ ها بدور است .





تاریخ زایش زرتشت

لغزش بزرگ دیگری که در شناخت کیش زرتشتی هست موضوع تاریخ زایش زرتشت است. در این مورد دو دیدگاه هست. یکی زایش زرتشت در ۶۰۰ پیش از میلاد و دیگری ۲۰۰۰ سال تا ۶۰۰ پیش از میلاد که در زیر به شرح هر یک می پردازم.

۱- ۶۰۰ پیش از میلاد - گروهی از پژوهشگران تاریخ زایش زرتشت را در زمان پدر داریوش، پیش از کورش و بهر حال در زمان هخامنشی میدانند که در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد می شود. اگر این دیدگاه درست باشد بیدرتنگ این پرستش بمیان می آید که اگر زرتشت در زمان هخامنشی زاده شده است چرا از نام های هخامنشی و رویدادهای دوره هخامنشی و دیگر پرستش های مربوط به این دوره در گات ها نشانی نیست و وارونه آن چرا گات ها سخن از جم بسروبوگهان، گشتاسب، کریان ها و گرهماها میان می آورد که مربوط به زمانی بسیار پیش از هخامنشیان است. موضوع دیگر زبان گات ها است که دارای دیرینگی بسیار است و دیگر هماهنگی درونمایه اوستایا و داهاست که ابرا به زمان های بسیار دورتر از دوره هخامنشی می کشاند. موضوع دیگر اینکه اگر زرتشت در دوره هخامنشی زاده شده و کیش خود را اشکار کرده است چرا در تاریخ مربوط به هخامنشی در حالیکه درباره رویدادی چون آزادی یهودیان و دیگر رویدادها این همه سخن میان آمده است در باره این رویداد بزرگ گزارشی نیست. اینها و دلایل های بسیار دیگر همگی نشان می دهد که تاریخ ۶۰۰ پیش از میلاد بهیچ رو نمی تواند درست باشد. و چرا این تاریخ این همه زیانزد است و بسیاری از خاورشناسان درباره درستی آن یافتاری بسیار دارند؟ باید موضوع را در همان پیشگفتار دانست. یافتاری خاورشناسان یهودی درباره دیرینگی تورات و اینکه نشان دهند دیرین ترین دفتر فرهنگی بشر تورات است و همه چیز از تورات برخاسته است و هر دفتر دیگری که پدید آمده است پس از تورات بوده است، وگرنه با خواندن گات ها خواننده درمی یابد که این سرودها زمانی





سروده شده است که انسان پای بدوره ماندگاری و کشاورزی نهاده است و زرتشت پیامبری است که در برابر کوچندگان و تاراجگران مردم را به ماندگاری و کشاورزی و نگهداری دام و کشت و آبادانی فرامی‌خواند که این دوره بسیار دورتر از دوره هخامنشی است. درباره رد تاریخ ۶۰۰۰ پیش از میلاد پژوهش‌های بسیار شده که خوانندگان می‌توانند کتاب‌های مربوط را بخوانند و با دلیل‌های استوار به نادرست بودن تاریخ یاد شده پی ببرند.

تاریخ ۲۰۰۰ سال تا ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد، گروهی از پژوهشگران با تکیه به درونمایه اوستا، زبان‌شناسی، تاریخ، زمین‌شناسی، گاهشماری، گفته‌های نویسندگان و تاریخ نویسان، دین‌شناسی تطبیقی و دیگر دلیل‌ها تاریخ زایش زرتشت را ۲۰۰۰ سال تا ۶۰۰۰ هزار سال پیش از میلاد می‌آورند که در زیر دو پژوهش عینا آورده میشود.

سال و روز رحلت زردشت

روایات

۱- از روایت کامدین شاپور

پرسش: آن که اشو زرتشت اسفنتمان در چند سال پیش اورمزد رفته‌اند.

جواب: سی سال بودند و ده سال در آن جانب بوده‌اند چون دین بیاورد سی

و هفت سال دیگر در عالم بوده‌اند جمله هفتاد و هفت سال باشد (روایات)

۲- از روایت کاوس کامدین

پرسش: آن که روزگار زرتشت اسفنتمان به کدام روز و به کدام ماه است.

پاسخ: این که روزگار زرتشت اسفنتمان اشو فروهر در روز خورشید ماه‌دی می‌کنیم

و در این شبهه نیست و یقین و بی‌گمانیم. (روایات)

۳- در روایات مربوط به سال رحلت زردشت ذکر سال بهیژگی شده است.

۴- روز اول هزارهٔ دهم اول فروردین و چهارشنبه است.

۵- دعوت یا ولادت زردشت روز ۲۰ ماه رجب است. (توفیعات تقویمها) ماه

رجب مطابق ماه لسک قمری ایرانی است. (بیرونی)





حساب سال و ماه و روز رحلت

سال ولادت زردشت اول فروردین یزد گردی و اول هزارهٔ دهم چهارشنبه و در فاصلهٔ ۵۹ روز از روز تحویل بوده است .
 زردشت هفتاد و هفت سال عمر کرده و روز سه‌شنبهٔ آخر اسفند در سال هفتاد و هفتم هزارهٔ ، ۷۹ روز از روز نوروز بهیژگی فاصله داشته است . لهداروز رحلت که سه‌شنبه سی‌ام اسفند ماه یزد گردی است مطابق خورشید روز (یازدهم) دیماه خورشیدی بهیژگی سال ۳۵ رصد و مطابق هشتم رجب است .
 ملاحظه - راجع به روز رحلت زردشت روایات مختلف است . شرح این اختلافات در جزوهٔ مخصوص داده میشود .

روز و ماه و سال

میلاد و بعثت و رصد رحلت اشوزردشت سپنتمان
 اشوزردشت دوشنبه ۲۰ ربیع الاول مطابق خرداد روز ششم فروردین ۲۴۰۰ سال پیش از تاریخ مشهور به یزدگری به جهان آمده است .
 روز ولادت اشوزردشت روز جشن نوسده میباشد . جشن نوسده روز پنجاه و پنجم پیش از نوروز است .

اشوزردشت هنگامی که شاه گشتاسب را به دین خواند سی سال داشت . اشوزردشت پس از این که چهل و دو سال و پنجاه و چهار روز از عمرش گذشته بود شالودهٔ رصدتازه‌های را استوارکرد و کبیسه را ایحاد نمود و تاریخهای قدیم را تصحیح و منظم کرد .

اشوزردشت سه‌شنبهٔ خورشید روز یازدهم دی ماه خورشیدی شب چهارشنبهٔ هشتم رجب مطابق شب اول فروردین یزد گردی در سال ۳۵ رصد جهان را بدرود گفت . در این هنگام هفتاد و هفت سال یزد گردی پنج روز کم از عمرش گذشته بود که ۲۸۱۰۰ روز میباشد .

از این قرار اشوزردشت دوشنبهٔ خرداد روز فروردین ماه یزدگردی اول هزارهٔ دهم به جهان آمده و سه‌شنبهٔ خورشید روز دی ماه خورشیدی جهان را بدرود گفته است امسال که سال ۱۳۳۱ هجری خورشیدی و ۱۹۵۲ میلادی است ۳۶۷۷ سال از





تاریخ رصد اشوزردشت و ۳۷۲۰ سال از تاریخ ولادت او میگذرد^۱.

دیدگاه دیگر

زمان زرتشت از نظر تاریخ - دوره یخبندان

ارسطو تاریخی را که برای ظهور زرتشت آورده سال ۶۳۴۸ پیش از میلاد مسیح می‌شود و این تاریخ را مورخ دیگر یونانی ب. ادکسوس هم یاد کرده است. هرمی فیس مورخ، تاریخ دیگری که سال ۶۲۰۹ پیش از میلاد می‌شود بدست می‌دهد. جای تعجب و تاسف است که مورخان کنونی نظرات ارسطو و ادکسوس و هرسی فیس را که از زمان ما به عصر زرتشت حداقل دو هزار سال نزدیک تر بوده‌اند و قطعاً به مدارک و اسنادی دست رسی داشته‌اند که اینک در دسترس ما نیست قبول ندارند و با نهایت بی‌پروایی ظهور زرتشت را تا ششصد سال پیش از میلاد پائین می‌آورند، در حالیکه اگر زرتشت بفرض محال در ششصد سال پیش از میلاد می‌زیست چگونه ممکن بود ارسطو زرتشتی را که دویست سال قبل از او می‌زیسته در تاریخ زندگی اش این همه اشتباه کند و یک شخصیت مشهوری را که می‌شناخته بجای دویست سال آنرا به شش هزار سال قبل ببرد.

نکته حالب تر اینکه نوشته های مذهبی زرتشتیان نیز در باره تاریخ تولد زرتشت تاریخی بدست میدهند که گفته ارسطو و دیگران را تأیید میکند بدین توضیح که: آثار مذهبی زرتشتی تولد زرتشت را روز خرداد از ماه فروردین ۲۷۱۶ سال بعد از آخرین یخبندان میداند.

باید گفت این تاریخ نمیتواند معمول باشد زیرا: واقعه یخبندان یک واقعیت است و آزمایشهای علمی وقوع آنرا ثابت کرده و تاریخ آخرین یخبندان را هم بدست داده است. برای آگاهی خوانندگان ارجمند متذکر میگردم که دکتر موریس راونیک استاد دانشگاه کلمبیا بوسیله آزمایش های رادیو ایزوتوپ و کاربن ۱۴ ثابت کرد که آخرین یخبندان در یازده هزار سال (۱۱۰۰۰) پیش از این رخ داده و در آن زمان یک طبقه یخ

۱ - نقویم و تاریخ در ایران از رصد زردشت تا رصد خیام - زمان مهر و مانی ذبیح بهروز - انجمن ایرانویج





ضخیم قسمتی از سطح کره زمین را درخود پوشانیده بوده است .
اینک ببینیم در آثار باستانی و مذهبی زرتشتی چه نشانی‌هایی از دوره یخبندان در دست است :

در اوستا در "هوم یشت ۹" و "وندیداد فرگرد ۲" این موضوع بتفصیل آمده است و ماحصل اینکه: در زمان جم اهورمزدا باو فرمان میدهد که چون یخبندانی سخت فرا خواهد رسید ، او باید پناهگاهی^۱ حفظ سل موجودات بسازد و آنها را در پناهگاه از سر با محفوظ بدارد .

"جم" نیز چنین میکند و در همین هوم یشت و فرگردیک وندیداد آمده است که اهورمزدا به جم مژده پایان یخبندان را میدهد و اعلام میدارد که سرزمین زیبای آریا در آن سال از آب و هوای متغیر رو به بهبودی خواهد گذاشت آنسان که آنسال ده ماه زمستان و دو ماه تابستان خواهد بود .

جم نیز این مژده را بمردمان میدهد و بدین مناسبت جشنی بر پا میدارد که چون این جشن در پایان سال و یخبندان و آغاز سالی بوده که بهار داشته و سال نو محسوب میگردد آن جشن را نوروز خوانده اند . با توجه به اینکه آخرین یخ بندان در یازده هزار سال پیش بوده و تولد اشو زرتشت نیز پس از گذشتن ۲۷۱۶ سال پس از پایان یخ بندان رخ داده بوده است . بنابراین از تولد زرتشت اکنون ۸۲۸۴ سال می‌گذرد و با احتساب اینکه اکنون سال ۱۹۷۱ مسیحی است سال ۶۳۱۳ پیش از میلاد به دست می‌آید که این رقم با تاریخ ذکر شده از طرف ارسطو که ۶۳۴۸ پیش از میلاد مسیح می‌شود فقط ۳۵ سال اختلاف دارد و اختلاف ۳۵ سال برای یک تاریخ شش هزار ساله بسیار جزئی است و همین امر میتواند موید یک واقعیت و حقیقتی تاریخی باشد.^۱

آنچه در بالا آورده شد نتیجه گیری هاست ، برای دریافت دلیل پژوهشگران می‌باید همه دو کتاب یاد شده را خواند و از دلیل های آورده شده آگاهی یافت .

۱ - سهم ایرانیان در پیدایش و امزش خط در جهان - رکن الدین همایون‌نرخ



فرشتگان

در بسیاری از نوشته‌هایی که در باره فرهنگ زرتشتی نوشته میشود سخن از فرشته‌ها می‌آید. فرشته بهمن، فرشته اردیبهشت، فرشته آب و دیگر فرشتگان و آیا براسنی در کیش زرتشتی و در فرهنگ زرتشتی فرشته هست و هر چیزی فرشته‌ای دارد؟

اگر گاتها را بخوانیم از فرشته سخنی در میان نیست. سراسر گاتها حتی یکبار هم از فرشته سخن نمی‌رود. اگر در گاتها از واژه بهمن سخن بمان می‌آید تنها از دو واژه "ونگهو" و "مننگهه" سخن می‌آید که نخستین بمعنای "نیک" است و دومین بمعنای "اندیشه" است که از همبندی آن دو تا واژه بهمن با گویش دری ساخته میشود که بمعنای نیک‌اندیشی را دارد. بهمن گونه اردیبهشت نیز بمعنای بهترین راستی‌ها و پاکی‌ها را میدهد و شهرپور بمعنای خویشتنداری و... دیگر واژه‌ها نیز در اوستا بهمن گونه بکار برده میشود بدون اینکه پیش و یا پس واژه فرشته آورده شود. بنابراین میتوان گفت گاتها و فرهنگ گاتهایبی که فرهنگ راستین زرتشتی است از هر جستار پندار گونه از جمله فرشته بدور است. در گاتها واژه‌هایی که پیش از همه واژه‌ها بکار برده میشود واژه "من" بمعنای اندیشه است. در گاتها بمردمان سفارش میشود که بیندیشند و به نیکی و درستی بیندیشند. بنابراین اگر اندیشه آدمی موجودی آسمانی با دویال زیبا و تندی و پویایی به تندی پندار و برق را پذیرفت این موجود هست و باید بودن آنرا بپذیریم. و اما بودن فرشته و فرشتگان را در فرهنگ زرتشتی، می‌باید در فرهنگ زرتشتی دوره ساسانی جستجو کرد. در این دوره که فرهنگ زرتشتی توفان و گردباد هراسناک تازش اسکندر گجستک را پشت سر گذاشته بود و یک دوره چندساله بین این تازش شوم و گردآوری دوباره اوستا فاصله انداخته بود فرهنگ زرتشتی هم بگونه گسسته گردآوری شد و هم بگونه‌ای که با نظام حاکم ساسانی سازگاری پیدا کند و پررشد است که بودن این عوامل تا چه اندازه میتواند فرهنگ گاتهایبی و فرهنگ راستین زرتشتی را از درونمایه راستین خود بدور سازد.





فرهنگ زرتشتی در دوره ساسانی

در دوره ساسانی همانگونه که گفته شد فرهنگ زرتشتی نوفان هراسناک و ویرانگری چور توفان تازش اسکندر و نابودی اوستا و بدنمال آن یک دوره چندسده‌ساله پراکندگی و گسستگی اوستا را پشت سر نهاده بود. در آغاز دوره ساسانی در زمان اردشیر تصمیم به گردآوری اوستا گرفته میشود و این کار بوسیله موبدی بنام تنسر انجام می‌گیرد. سپس اسکار در زمان شاپور پسر اردشیر (۲۴۲-۲۷۴) دنمال میشود. بدینگونه در این دوره اوستا گردآوری میشود و یک نسخه آن در آتشکده آذرگشسب در شیروگان گذارده میشود. در زمان شاپور دوم بسر هرمز بار دیگر اوستا بوسیله موبدان موبد زمان آذرباد ماراسپندان گردآوری میشود. در گردآوری اوستا در دوره ساسانی چند نکته را می‌باید بدیده آورد. نخست آنکه در فاصله تازش اسکندر تا گردآوری اوستا در زمان ساسانیان بسیاری از بخش‌های اوستا نابوده شده بود و آنچه که مانده بود بیشتر سینه به سینه به موبدان رسیده بود. دوم آنکه در این زمان زبان اوستایی که اوستای اصلی بدان بوشنه شده بود رفته رفته فراموش شده بود و یکی از گویشهای شرق ایران، گویش پهلوی زبان رایج ایران شده بود. در زمانی که در دوره ساسانی اوستا گردآوری شد تنها گروه معدودی از موبدان زبان اوستایی میدانستند و تنها موبدان بودند که اوستا را به گویش اصلی‌اش می‌فهمیدند. همس تبدیل زبان از اوستایی به پهلوی سبب شد که بسیاری از مطالب اصلی اوستایی نامعوم بماند و به‌گونه‌ای به زبان پهلوی تفسیر شود (زند و پازند) که البته در این تفسیر لغزهای بسیاری بدید آمده و بسیاری از مفاهیم اصلی اوستایی بویژه با توجه به گذشت زمان دگرگون شده است. بطور کلی آنچه در این دگرگونی میتوان گفت این است که بسیاری از مفاهیم عرفانی و معنوی گاتها جنبه مادی و عینی پیدا می‌کند. در بررسی اوستا می‌باید بویژه توجه داشت که آنچه را که در فرهنگ زرتشتی دوره ساسانی هست درست‌نپذیرفت. بلکه آنرا سنجید، آنرا با مفاهیم گانهایی کنار هم نهاد و آنچه که با جنبه‌های عرفانی و معنوی گاتها سازگار است بعنوان فرهنگ زرتشتی پذیرفت و مانده را کنار نهاد.





بهشت و دوزخ

موضوع مهم دیگری که در فرهنگ زرتشتی بژوهیدنی است موضوع بهشت و دوزخ و کیفر است. آنچه از بررسی فرهنگ زرتشتی بدست می‌آید آن است که کیفر و پاداش و بهشت و دوزخ در فرهنگ راستین زرتشتی جنبه مادی ندارد و بلکه جبر معنوی و روانی دارد و این موضوع نخست از خودمفهوم دو واژه بهشت و دوزخ بدست می‌آید و دیگر از درونمایه گاتها .
معنای بهشت و دوزخ

دوزخ در اوستا به چهر "دروخودمان" است که معنای "سرای دروغ" را میدهد. همانگونه که میدانیم "دروغ" به معنای کژ اندیشی، کژ گفتاری و کژ کرداری در فرهنگ زرتشتی بالاترین و زشت‌ترین و بزرگترین گناهان است و سرای دروغ بمعنای واقعی سرای همه بدبهاست و گرفتار شدن آدمی در سرای دروغ به معنای گرفتار شدن آدمی دربالا-ترین شکنجه‌های روانی و اندیشمایست .

واژه بهشت از واژه "وهو" به معنای "به" و "نیک" و "خوب" گرفته شده و بهشت یعنی "بهترین" جای بهترین فروزه‌ها که در فرهنگ زرتشتی راستی است .

بنابراین در فرهنگ زرتشتی بهشت و دوزخ یعنی سرای راستی و سرای دروغ در فرهنگ زرتشتی کیفر و پاداش روانی و معنوی است . انسان و جامعه کژ اندیش و کژ رفتار گرفتار "دروخودمان" یا "دوزخ" میشود و انسان و جامعه نیک اندیش و نیک گفتار و نیک کردار از پاداش بهترین یا بهشت برخوردار میشود و میدانیم که آرامش روانی که بالا ترین خوشی‌هاست از هماهنگی اندیشه و گفتار و کردار که راستی است برمی‌خیزد و ناسا آرامی و ناهنجاری روانی که سخت‌ترین شکنجه‌هاست از ناهماهنگی بین اندیشه با گفتار و کردار . جامعه نیز چنین است . جامعه ای که بهشت‌گونه باشد جامعه ایست که همه چیز در آن بر پایه هنجار و سامان می‌گذرد و جامعه گرفتار "دوزخ" جامعه ایست که ناهنجاری و نابسامانی بر آن فرمان می‌راند و همین ناهنجاری و نابسامانی است که انسان و جامعه را به تاهی و نابودی می‌کشاند .





طبقات اجتماعی در فرهنگ زرتشتی

از اتهاماتی که به فرهنگ زرتشتی و جامعه زرتشتیان زده میشود یکی اینست که این فرهنگ طبقاتی بودن جامعه را می‌پذیرد و جامعه زرتشتی جامع‌گرایست طبقاتی که در آن رده‌های گوناگون اجتماعی از هم جدایند و کسی که در یک رده اجتماعی زاده شد و بزرگ شد حق بیرون شدن از این طبقه و وارد شدن به طبقه دیگر را ندارد. در این مورد در شاهنامه داستانی است که انوشیروان در یکی از جنگ‌هایش گرفتار بی‌پولی می‌گردد و باو خبر می‌دهند که کفشگری دارای خواسته کافی هست و آماده است که خواسته خود را در اختیار انوشیروان قرار دهد مشروط به اینکه بفرزند او اجازه داده شود که خواندن و نوشتن بیاموزد. انوشیروان می‌گوید پول را از کفشگر نگیرید و چنین اجازه‌ای ندهید و آئین کهن را سست نکنید.

در دوره ساسانی جامعه ایران بصورت طبقاتی بود، طبقات از یکدیگر جدا بود و افراد هیچ طبقه‌ای نمی‌توانست به طبقه دیگر وارد شود و یا از آن بیرون شود. آنچه که در شاهنامه و دیگر اسناد تاریخی در باره طبقاتی بودن جامعه ساسانی گفته شده کاملاً درست است و در باره آنها تردیدی نمی‌توان داشت. اما نکته درخور توجه آن است که آنچه که در باره طبقاتی بودن جامعه گفته شده مربوط به یک دوره تاریخی از تاریخ ایران بنام دوره ساسانی است. در این دوره زرتشتی دین رسمی ایران بوده است. البته دینی که در بسیاری از موارد ساختار آن با ساختار دین راستین زرتشتی که دین آمده در گاتهاست تفاوت دارد. در گاتها همه مردم بدون اینکه اشاره‌ای به واستگی طبقاتی آنها بشود به نیک اندیشی و راستی و مهر و دوستی و خرمی و شکوفایی فرا خوانده شده‌اند و بهیچرو سخنی از امتیازهای اجتماعی طبقاتی بمیان نیامده است در گاتها تنها سخنی که از طبقات بمیان آمده، سه طبقه خویشان و خودی‌ها و همکاران است که این گروه باران و نزدیکیان پیامبر از جهت کوشش آنها در راه گسترش کیسش پیامبر است که هرگز جنبه طبقاتی به مفهوم ویژه آن ندارد.





یادآوری

دفتر لغزش هائی در شناخت کیش زرتشتی در بردارنده همه لغزش ها نیست و بلکه نمونه بسیار کم و کوچک لغزش هاست. در این دفتر چهار نمونه آورده شده است. لغزش های موضوعی مانند جنگ اهورا و اهرمن، لغزش ترجمه‌ای مانند مهر دارنده، اسب های تندرو و زروان درنگ خدای، لغزش های تاریخی مانند زایش زرتشت و لغزش های آئینی مانند قربانی کردن و زناشوئی با محارم. شکی نیست که جز موردهایی که در این دفتر آمده در هر چهار زمینه، لغزش های بسیار دیگری است که می باید پژوهشگران در یابند و بنویسند. نویسنده امیدوار است پس از این دفتر بتواند دفترهای دیگری در زمینه لغزش در شناخت کیش زرتشتی بنویسد.

موضوع مهمی که در اینجا یادآوری می‌گردد این است که نقد و سنجش در یک کار ادبی و دانشی هرگز به معنای کوچک کردن کار نویسنده و پژوهشگری نیست. کتاب های که در این دفتر از آن ها یاد شده و یا مترجمان و نویسندگانی که کار آنها در اینجا نقد شده هر یک در کار خود کم مانندند و ارج کار آنها تا آن پایه است که یک خرده کوچک هرگز اندکی از ارج کار آنها نمی‌کاهد. اما همانگونه که در پیشگفتار گفته شد برگرداندن و شناساندن کتابی کهن چون کتاب اوستا کاری بسیار دشوار و بزرگ است که لغزش در آن ناگزیر است. می باید اوستا بارها و بارها ترجمه شود. بارها و بارها در آن بحث و گفتگو شود، بارها و بارها گوشه های آن از دیدگاههای گوناگون بررسی شود تا سرانجام درونمایه آن همانگونه که هست روشن گردد.

آنچه در این دفتر آمده است دریافت های نویسنده است و هرگز نویسنده را این ادعا نیست که آنچه گفته درست است. شاید نویسنده در این دریافت های خود دچار لغزش شده باشد چه بهتر که نویسنده از لغزش های خود آگاه شود. همانگونه که گفته شد آن چه مهم است شناخت درونمایه راستین فرهنگ زرتشتی و شناخت درست اوستاست.

